

بسم الله الرحمن الرحيم

جانشین صالح امام

(مقایسه رویکرد جانشینان انقلاب‌های چین، روسیه، فرانسه و

انقلاب اسلامی ایران پس از فقدان بنیانگذار حکومت)

چکیده:

۱- یکی از اصلی‌ترین موضوعات چالشی در انقلاب‌های مختلف مسئله جانشینی رهبر انقلابی و مؤسس نظام سیاسی پس از انقلاب است. نزاع جانشینان معمولاً منجر به دو دستگی و یا چند دستگی می‌شود و نهایتاً یکی بر دیگری غلبه می‌نماید. این غلبه عمدتاً با خون و خون‌ریزی همراه بوده است. به قول «کرین بریتون» جانشینی انقلابی یک گروه به جای گروهی دیگر، اگر نه عملاً با یک خیزش هم‌راه با خشونت، زور و دست‌کم یک کودتا و توطئه براندازی، با نوعی نیرنگ سیاسی دیگر انجام می‌پذیرد.

۲- جوزف توریگیان در کتاب منزلت، فریب‌کاری و اجبار خود درباره جانشینی پس از رهبران چین و شوروی می‌نویسد: «ماجرای جانشینی این دو رهبر عمده کمونیست، ماجرای رقابت جناحی و پیروزی اصلاح‌طلبان بر محافظه‌کاران و تندروها از طریق یک فرایند تصمیم‌گیری جمعی و با اتکاء به قواعد مشخص

بازی نبوده، بلکه نوعی تسویه حساب درون حزبی از طریق اعمال زور، فریب کاری و دسیسه چینی بود».

۳- در روند ارتجاعی انقلاب فرانسه هم کار به جایی می‌رسد که مردم از انقلاب پشیمان و خواهان بازگشت به دوران قبل از انقلاب می‌شوند که اصطلاحاً به آن «ترمیدور» انقلاب می‌گویند. کرین بریتون در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب»، بر همین اساس نظریه‌ی «پاتولوژی انقلاب» را ارائه و بر این باور است که انقلاب مانند تپی است که در بدن سالمی وارد می‌شود، بدن را دچار بحران می‌کند و پس از یک دوره‌ی بحرانی، به دوران قبلی خود بازمی‌گردد. در انقلاب فرانسه نیز واقعاً همین اتفاق افتاد؛ چراکه فرانسه‌ی انقلابی پس از چهل سال با کشورهای اروپایی که انقلاب نکرده بودند، هیچ تفاوتی نداشت.

۴- بر اساس بررسی روندهای انقلاب‌های بزرگ، به این واقعیت تلخ می‌رسیم که انقلاب‌های مطرح جهان هیچ‌کدام به هدف اصلی خود دست پیدا نکردند و با رفتن رهبر اولیه با شکست روبرو شدند. نه لیبرالیسم، آزادی واقعی را که خواست روح بشر بوده است توانست تأمین کند و نه سوسیالیسم توانست عدالت اجتماعی را تأمین نماید.

۵- اما با بررسی مقایسه‌ای انقلاب‌های بزرگ با انقلاب اسلامی ملت ایران و همچنین تاملی بر روند جانشینی و مدیریت امور بعد از امام راحل از سوی خلف صالح ایشان رهبر معظم انقلاب، این نتیجه ارجمند و تمایز بزرگ خودنمایی می‌کند که راه طی شده در این ۳۴ سال پس از رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی امام خمینی(ره) همان راه امام بوده و روز به روز بر عظمت و شوکت این انقلاب و ملت افزوده شده است.

مقدمه :

یکی از اصلی ترین موضوعات چالشی در انقلاب‌های مختلف مسئله جانشینی رهبر انقلابی است. در همه انقلاب‌ها رهبر اول انقلاب که معمولاً موسس و بنیانگذار نظام سیاسی حاصل از انقلاب هم هست، به عنوان ایدئولوگ و دگرگون‌ساز به روش انقلابی حکومت را بر عهده می‌گیرد و از نوعی مقبولیت و مشروعیت اجماعی برای رهبری برخوردار است. انقلابیون در برابر رهبر انقلابی حرف شنوی بیشتری داشته و بنا بر ملاحظاتی انقلابی‌نماها نیز کمتر جرأت می‌کنند در مقابل وی ابراز وجود نموده و آن چه را در دل دارند آشکارا بیان کنند.

اما این پذیرش عمومی در امر جانشینی رهبر موسس و جانشینان وی به گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد و عموماً به روش نهادی و روندهای دموکراتیک از طریق مجالس، شورای مرکزی حزب و... صورت می‌گیرد. معمولاً در انقلاب‌های دنیا وقتی جانشینان قدرت را به دست می‌گیرند، حرارت انقلابی‌گری فروکش کرده و روند زندگی اجتماعی به حالت اولیه بر می‌گردد. اداره کشور با توقعات جدید مواجه می‌شود و چون انقلاب به تثبیت رسیده است، آرمان‌های انقلاب مطالبه می‌شود. انقلابیونی که خود را هم عرض جانشینان می‌دانستند و برخی هم شاید توقع این را داشتند که آنان رهبر شوند، قطعاً همراهی لازم را با رهبر جدید نخواهند داشت. از

این رو، می‌توان گفت اداره کشور توسط رهبری که به روش انقلابی به حکومت نرسیده بسیار سخت است.

بررسی انقلاب‌ها نشان می‌دهد این چالش فقط مربوط به انتخاب شخصی به عنوان رهبر نیست، بلکه فضای اولیه انقلابی جامعه پس از رهبر موسس، با روی کار آمدن جانشین رویه انقلاب به کلی عوض شده و یا نزاع بر سر جانشینی، انقلاب را با چالش‌های عدیده‌ای مواجه ساخته است. از این رو بررسی نحوه جانشینی در انقلاب‌های مختلف و شرایط پس از آن در مقایسه با شرایط جمهوری اسلامی ایران پس از رحلت حضرت امام خمینی (ره) و جانشینی امام‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) می‌تواند نکات قابل تأمل و درس‌آموزی برای نسل امروز انقلاب که به شدت در چنبره جنگ شناختی دشمن قرار گرفته در برداشته باشد و از چهره واقعی انقلاب غبار تحریف و وارونه‌نمایی را کنار بزند.

منازعه انقلابیون پس از رهبر بنیانگذار

در اکثر انقلاب‌های مطرح جهان، بعد از فقدان رهبر اولیه، انقلابیون مدعی برای تعیین جانشین به نزاع، انشقاق و افتراق رسیده‌اند و بر سر اداره کشور و روش‌های رسیدن به آرمان‌ها با هم به منازعه برخاسته و به عبارت دیگر جنگ قدرت در گرفته است. در شرایطی که انقلاب از حالت اولیه خود

فروکش کرده، با فوت رهبر اولیه آسیب شناسی ها نیز از سوی روشنفکران و یا اندیشمندان علوم سیاسی و جامعه شناسی مطرح می‌گردد. جانشینان تلاش می‌کنند از آنچه آسیب‌های انقلاب بوده فاصله بگیرند و یا از اقدامات رهبر اولیه ابراز برائت نمایند. به طور مثال: جانشینان مائو رهبر فقید چین، در سال ۱۹۸۱ رسماً از اقدامات سلف خود ابراز برائت کردند و از آن فاصله گرفتند.

نزاع جانشینان معمولاً منجر به دو دستگی و یا چند دستگی می‌شود و نهایتاً یکی بر دیگری غلبه می‌نماید که این غلبه ها عمدتاً با خون و خونریزی همراه بوده است. به قول « کرین بریتون » جانشینی انقلابی ، یک گروه به جای گروهی دیگر، اگر نه عملاً با یک خیزش هم‌اره با خشونت، زور و دست کم یک کودتا و توطئه براندازی با نوعی نیرنگ سیاسی دیگر انجام می‌پذیرد.^۱

۱- **انقلاب اکتبر روسیه**؛ نتایج کاوش‌های تاریخی نشان می‌دهد که اکثریت رهبران انقلابی روسیه در سال ۱۹۱۷ بعدها از سوی دولت انقلابی اعدام شدند که خودشان از معماران اصلی آن بودند. به طوری که انقلاب صلح - نان- زمین به فصلی پیچیده و جنجالی از تاریخ روسیه بدل شده‌است. با

^۱ بریتون، کرین، کالبد شکافی چهار انقلاب ، ترجمه محسن ندایی، نشر نو ، ۱۳۶۳

این که نمادهای بی‌شمار و مجسمه‌های عظیم لنین و انقلابیون در جای‌جای شهرهای بزرگ و کوچک کشور پراکنده بود، اما هیچ تعطیلی رسمی برای به یاد آوردن سقوط سلطنت و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی در تقویم روسیه وجود ندارد و صحبت از رخداد‌های انقلابی سال‌هاست که در گفتار عمومی غایب است. اگر از مردم روسیه، به خصوص نسلی که زندگی در شوروی سابق را تجربه کرده‌اند، درباره انقلاب سال ۱۹۱۷ سوال کنید، اولین پاسخی که می‌شنوید این است که «کدام انقلاب را می‌گویید؟». انقلاب فوریه، تظاهرات‌های سراسری و خلع سلطنت تزاری که به شکل‌گیری دولت موقت توسط حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه انجامید؟ و یا انقلاب اکتبر که به رهبری لنین و توسط حزب بلشویک که شاخه‌ای رادیکال از حزب سوسیال دموکرات کارگری بود پیش رفت و با یورش به کاخ زمستانی سن‌پترزبورگ قدرت را از دست دولت موقت گرفته و به تدریج اتحاد شوروی را پایه‌گذاری کرد. برای نسل جوان‌تر انگار هر دو رویداد در عبارت «انقلاب روسیه» ادغام شده‌اند.

اولین انقلاب کمونیستی جهان به روند سریع صنعتی شدن روسیه، اصلاحات اساسی در حقوق کارگران و حقوق زنان، و فراگیر شدن آموزش همگانی انجامید. از سویی دیگر سال‌های تلخ جنگ داخلی، نابودی کلیسای ارتودوکس، و دوران سرد و تاریک سرکوب بعد از جنگ نیز از نتایج

انقلابی هستند که امروز، صد سال بعد از وقوع آن، به سختی بتوان گفت که مردم جامعه چندپاره روسیه درباره آن چه فکر می‌کنند. سرنوشت انقلابیون روسیه بسیار درس آموز است. هرچند موپسی اوریتسکی تقریباً بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب توسط افسری ارتشی ضد انقلابی ترور شد و در سال ۱۹۱۸، جنگ داخلی در فواصل کوتاهی جان سه تن را گرفت اما آغاز دوران «پاکسازی بزرگ» در سال ۱۹۳۶ فصل جدیدی از انحراف را در انقلاب روسیه نمایان ساخت. دولت استالینی بلشویک‌ها را به خیانت و فعالیت‌های ضد انقلابی متهم کرده و در مسکو به دادگاه برد. در نتیجه آن، طی یک سری اعدام‌های گسترده، ۲۲ تن از رهبران انقلاب اکتبر بین ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ اعدام شدند.

راسکولنیکوف، وزیر خارجه وقت در شرایط مشکوکی از دنیا رفت. روایت رایج این است که وی با پریدن از پنجره خودکشی کرد. اما برخی معتقدند که مرگ وی به قتل عمد بوده‌است. تروتسکی در سال ۱۹۴۰ و به دستور دولت شوروی در مکزیک ترور شد. قاتل وی کمونیستی اسپانیایی بود که به طور مخفیانه برای دولت شوروی جاسوسی می‌کرد. حدود سه چهارم از ۳۱ نفری که تا سال ۱۹۳۶ زنده مانده بودند توسط دولت اعدام شدند. تنها ۵ رهبر انقلابی شاهد آغاز جنگ جهانی دوم بودند. الکساندر گُلاتتی، تنها عضو سابق کمیته مرکزی که از دوران پاکسازی بزرگ جان سالم به در برده

بود، در سال ۱۹۵۲ از دنیا رفت. استالین هم در سال ۱۹۵۳ در کلبه شخصی‌اش در نزدیکی مسکو جان سپرد. در میان ۴۷ نفر از انقلابیون اصلی، تنها مولوتوف بیشتر از همه عمر کرد. وی در سال ۱۹۸۶ و پنج سال پیش از فروپاشی شوروی دنیا را وداع گفت. بیشتر رهبران انقلاب اکتبر توسط دولت سزاری حبس و شکنجه شده بودند. برخی با خروج از کشور از مجازات اعدام گریختند. این بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ در کنار یکدیگر دولت اتحاد کارگران را تشکیل دادند؛ دولتی که طی چند دهه پیش از نیمی از والدین خلف‌اش را در هم درید. و اینگونه بود که انحراف از اصول و اهداف انقلاب روسیه رقم خورد و جانشینان بنیانگذار نتوانستند انقلاب را به هدف عالی خود برسانند.

۲- انقلاب چین؛ جوزف توریگیان در کتاب منزلت، فریب‌کاری و اجبار خود درباره جانشینی پس از رهبران چین و شوروی می‌نویسد: «ماجرای جانشینی این دو رهبر عمده کمونیست، ماجرای رقابت جناحی و پیروزی اصلاح‌طلبان بر محافظه‌کاران و تندروها از طریق یک فرایند تصمیم‌گیری جمعی و با اتکاء به قواعد مشخص بازی نبوده، بلکه نوعی تسویه‌حساب درون حزبی از طریق اعمال زور، فریب‌کاری و دسیسه چینی بود.»^۲ او

^۲توریگیان، جوزف، منزلت، فریب‌کاری و اجبار،

معتقد بود پس از مرگ رهبر، قواعد جنگل حاکم بود و هرکسی به فکر این بود که چطور گلیم خودش را از آب بیرون کشد. توریگیان نشان می دهد که در مرحله انتقال قدرت و جانشینی رهبری در شوروی و چین، نه روابط جناحی و ساختارهای حزبی اهمیت چندانی داشتند، و نه برنامه ها و گرایش های سیاسی. رقابت بین جناح ها و بر سر برنامه ها و گرایش های سیاسی نبود؛ بر عکس، این افراد بودند که با هم سر جانشینی نزاع می کردند و آنچه نقش تعیین کننده داشت روابط شخصی بین افراد و چهره های شاخص این رژیم ها بود. در شوروی پس از مرگ استالین، خروشچف در ابتدا توانست با یاری مارشال ژوکوف بر مخالفان خود در درون حزب فائق آید، اما بعد کمر به حذف ژوکوف بست. جالب اینکه در دوران حکومت خروشچف به هیچ وجه دوره رهبری جمعی نبوده است و آشکارا وی همه اعضای کمیته مرکزی حزب در زمان رهبری خود را تحقیر می کرد. خروشچف و همدستانش برای به قدرت رسیدن کاری به ارائه برنامه برای حل مشکلات کشور نداشتند، آنها در درجه اول در پس حفظ خود در نزاع بی رحمانه قدرت بودند و می دانستند که اگر ببازند نابود می شوند و بعد از اینکه بردند هم خودشان بقیه را حذف کردند.

۳- انقلاب کبیر فرانسه؛ در جریان انقلاب فرانسه، نه شورشی قبل از انقلاب وجود داشت و نه مردم (مانند آنچه در انقلاب ایران شاهد بودیم)

جایگاهی داشتند، بلکه شرایط سیاسی، اجتماعی و حتی نظامی فرانسه و ضعف‌هایی که لویی شانزدهم داشت، کار را به‌جایی رساند که نظام پادشاهی فرانسه به‌خودی‌خود فروپاشید. اوضاع فرانسه به‌لحاظ اقتصادی چنان نابسامان شد که با درآمدهای دولت حتی امکان پرداخت بهره‌ی بدهی‌های دولت هم وجود نداشت. از لحاظ نظامی نیز فرانسه در چهار جنگ هفت‌ساله شرکت کرد که در هر چهار جنگ نیز شکست خورد. بی‌لیاقتی لویی شانزدهم باعث شد که وی تمام اختیارات خود را به همسرش ماری آنتوانت واگذار نماید و به نارضایتی‌ها دامن بزند. از سوی دیگر، سرکوب گسترده‌ی دولت نیز در این دوران دیده می‌شود که عملاً نشان می‌داد دولت برای مردم هیچ نقشی قائل نیست. طبقات اجتماعی در آن زمان به سه گروه عمده تقسیم می‌شدند: ۱. اشراف و نجبا (که کمتر از یک درصد جامعه را تشکیل می‌دادند)، ۲. راهبان و بزرگان کلیسا (که آن‌ها نیز یک درصد مردم بودند) و ۳. توده‌های مردم و رعایا.

در جریان انقلاب فرانسه، اوضاع به‌جایی رسید که شخص لویی شانزدهم، زمام امور را به دست مجلس نمایندگان سپرد که ترکیب آن مجلس نیز گویای غیرمردمی بودن این حرکت است. یک‌سوم این مجلس در اختیار اشراف، یک‌سوم در اختیار روحانیون و یک‌سوم نیز در اختیار رعایا قرار داشت و بنابراین ۹۸ درصد مردم، تنها یک‌سوم اداره‌ی کشور را برعهده

داشتند. جالب آنکه سال ۱۷۸۹ را به عنوان سال انقلاب فرانسه (سال واگذاری امور از سوی لویی شانزدهم به مجلس نمایندگان) معرفی می‌کنند، اما لویی شانزدهم عملاً تا سه سال بعد از این تاریخ نیز قدرت را در دست داشت. حتی مجلس نمایندگان نیز سلطنت را خلع نکرد. بنا بر همین اتفاقات است که بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب در غرب بر این باور هستند که انقلاب‌ها می‌آیند و ساخته نمی‌شوند.

پس از پایان سال ۱۷۹۲ دوره‌ای در فرانسه آغاز می‌شود که دوره‌ی خون‌ریزی‌های فراوان است. به دلیل عملکرد بسیار بد اشراف و لویی شانزدهم، او، ماری آنتوانت و سایر رهبران سلطنت طلب زیر تیغ گیوتین می‌روند. در درون ژاکوبین‌ها نیز گروه‌هایی بودند که قدرت را در دست بگیرند و با یکدیگر رقابت داشتند. چنین وضعیتی تا ده سال ادامه داشت. ابتدا سلطنت‌طلبان زمام امور را به دست می‌گیرند. پس از آن نوبت به میانه‌روها می‌رسد و در نهایت نیز رادیکال‌ها به قدرت می‌رسند. در طول ده سال از انقلاب فرانسه حدود دوازده هزار نفر زیر تیغ گیوتین رفتند. این در حالی بود که جمعیت فرانسه حدود بیست میلیون نفر بود. همه‌ی این دوازده هزار نفر نیز از رهبران انقلاب بودند. به‌واقع هیچ گروهی در امان نبود و تیغ گیوتین همواره فعال بود. آخرین نفری که زیر تیغ گیوتین رفت نیز همان روبسپیر (رهبر رادیکال‌ها) بود. به همین علت بود که گفتند

«انقلاب فرزندان خود را می‌خورد»؛ چراکه هیچ‌کسی (اعم از اشراف، سلطنت‌طلب‌ها و رادیکال‌ها) در امان نبود و این اوضاع تا سال ۱۷۹۹ و روی کار آمدن ناپلئون ادامه داشت. در زمان ناپلئون دیکتاتوری ایجاد شد. او یک فرد انقلابی نبود، بلکه یک فرد نظامی به‌شمار می‌آمد، اما مردم به‌دلیل مشکلات به‌وجودآمده مستأصل شدند و به ناپلئون روی آوردند.

جالب است که در طول آن ده سال، ده قانون اساسی در فرانسه به تصویب می‌رسد. به‌طور میانگین سالانه یک قانون اساسی برای اداره‌ی کشور وضع می‌شود. پس از این ده سال نیز، یک دوره‌ی ۲۴ساله دیکتاتوری مطلقه در فرانسه حاکم می‌شود و مجدداً همه منابع کشور در اختیار جنگ قرار می‌گیرد. پس از ناپلئون نیز برادرزاده‌ی او به قدرت می‌رسد و حتی در دوره‌ای نیز مجدداً سلطنت‌طلبان اداره‌ی امور را برعهده می‌گیرند. در واقع کار را به‌جایی می‌رسانند که مردم را از انقلاب پشیمان می‌کنند. به این ترتیب، مردم خواهان بازگشت به دوران قبل می‌شوند که به این دوره «ترمیدور» می‌گویند. کرین بریتون نیز در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» خود، بر همین اساس نظریه‌ی «پاتولوژی انقلاب» را ارائه می‌کند. او بر این باور است که انقلاب مانند تبی است که در بدن سالمی وارد می‌شود، بدن را دچار بحران می‌کند و پس از یک دوره‌ی بحرانی، به دوران قبلی خود بازمی‌گردد. در انقلاب فرانسه نیز واقعاً همین اتفاق افتاد؛ چراکه فرانسه‌ی

انقلابی پس از چهل سال با کشورهای اروپایی که انقلاب نکرده بودند، هیچ تفاوتی نداشت.

چالش‌های جانشینی انقلاب

مطابق با مطالعات تئوری انقلاب‌ها، توقعات از انقلاب پس از دوران تثبیت، آنقدر بالا می‌رود که گویی انقلاب مدعی فراهم آوردن مدینه فاضله‌ای بوده و هیچ مانعی برای عدم تحقق برخی آرمان‌ها نبوده است. گرچه همه انقلاب‌ها آرمان‌گرا هستند، اما آرمان‌های ماتریالیستی زود به نابودی یا نتیجه می‌رسند. برخی انقلابیون نیز توقع ندارند پس از انقلاب، ناخشنودی مجددی در جامعه ببینند، اما برای یک جامعه سالم باید خلاف آن را انتظار داشت. اگر یک جامعه پایدار و سالم را چنان جامعه‌ای تعریف کنیم که در آن هیچ‌گونه بیانی از ناخشنودی نسبت به حکومت یا نهادهای آن به گوش نرسد و قوانین هرگز زیر پا گذاشته نشود، با این تعریف جامعه پایدار یا سالمی یافت نشود. اگر در فردای انقلاب‌ها با این انگاره به جامعه نگریسته می‌شد که به هر حال انقلاب‌ها به مرور زمان دارای آسیب می‌شوند و بایستی تلاش‌ها برای مرتفع کردن یا کم کردن اثر این آسیب‌ها رقم بخورد، آن تسویه حساب‌های خونین در روسیه، چین و فرانسه اتفاق نمی‌افتاد.

گروه‌های فشار در فردای همه انقلاب‌ها وجود دارند که بعد از تثبیت انقلاب تن به روش‌های بوروکراتیک نمی‌دهند. در انقلاب‌های انگلیس، روسیه، فرانسه و آمریکا گروه‌های فشار بسیار آزاردهنده بودند و بخشی از تنش‌های پساانقلابی را رقم زده و میانه‌روها را بیرون نمودند. از این رو، در همه انقلاب‌های اصیل، جانشینان بنیانگذاران انقلاب‌ها از اهداف و آرمان‌های اولیه عدول کرده و حتی هزینه‌های سنگینی برای این عدول پرداخته‌اند تا جایی که به عنوان دیکتاتور متهم شده‌اند. در همه انقلاب‌ها، جانشینان راه دیگری رفته‌اند به صورتی که در چین صرفاً عکس مائو در اماکن دولتی مانده است و جانشینان وی از «دنگ شیائو پینگ» تاکنون، مسیر انقلاب چین را عوض کردند و از انقلاب دهقانی به اقتصاد لیبرال و آزاد رسیده‌اند. مسلماً، منظور این نوشته قضاوت در باره درستی یا نادرستی و یا اشتباه بودن تغییر مسیر این انقلاب‌ها نیست، بلکه صرفاً بازنمایی فاصله با اهداف اولیه انقلاب در سایر انقلاب‌ها در مقایسه با انقلاب اسلامی مدنظر است.

بر اساس بررسی روندهای انقلاب‌های بزرگ، به این واقعیت تلخ می‌رسیم که انقلاب‌های مطرح جهان هیچ‌کدام به هدف اصلی خود دست پیدا نکردند و با رفتن رهبر اولیه با شکست روبرو شدند. انقلابیون فرانسه خواهان پیاده سازی نظام دموکراتیک بودند و بلشویک‌ها که خواستار

سیاست‌های سوسیالیستی بودند، از رسیدن به هدف خود باز ماندند. نه لیبرالیسم، آزادی واقعی را که خواست روح بشر باشد توانست تأمین کند و نه سوسیالیسم توانست عدالت اجتماعی را تأمین نماید. از سوی دیگر در حکومت فرانسه بیست سال پس از انقلاب کبیر، برای بناپارت هیچ افتخاری از لحاظ آرمان‌های انقلابی و آن حرف‌هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» می‌گفتند در حکومت فرانسه مطلقاً وجود نداشت. در انقلاب آمریکا نیز بعد از سال‌ها مشخص گردید بیش از آن که این کشور بر پایه شعارهایی چون: آزادی، برابری و عدالت استوار باشد، بیشتر جداسازی منافع ساکنین آمریکا از سیطره بریتانیا مطرح بوده است. رویکرد سیاستمداران و رهبران بعدی آمریکا نشان می‌دهد این شعارها به جز در موارد اندکی در دهه‌های بعد تا حدودی فراموش شدند.

خلف صالح امام و مدیریت چالش‌ها

پس از بررسی مقایسه‌ای منازعات انقلابیون و چالش‌های جانشینان رهبران موسس برخی از انقلاب‌های بزرگ، خوب است نگاهی به انقلاب اسلامی و روند جانشینی آن و مدیریت امور بعد از امام راحل از سوی خلف صالح ایشان رهبر معظم انقلاب بیان‌داریم. آنچه خودنمایی می‌کند این است که راه طی شده در این ۳۴ سال پس از رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار نظام

جمهوری اسلامی همان راه امام(ره) بوده است و این ویژگی و تمایز بزرگ انقلاب اسلامی بر سایر انقلاب‌های جهان است. این تمایز در حالی به دست آمده است که بدانیم معمولاً رهبرانی که به صورت نهادی و از طریق مجلس یا شورای مرکزی احزاب و.. انتخاب می‌شوند، شرایط سختی دارند. حفظ اجماع نخبگان انقلاب یا همان سران انقلابی در مسیر آینده انقلاب مهمترین مسئله‌ای است که مقابل رهبر ثانویه قرار دارد. تبدیل انقلاب به نظام سیاسی حقوقی از یک طرف و حفظ روحیه و آرمان‌های اصیل انقلابی از سوی دیگر از مسائلی هستند که رهبران جانشین با آن سر و کار دارند.

«کرین بریتون» دوران صدر انقلاب‌ها را «ماه عسل» آنها می‌داند که معمولاً هنگام استقرار جانشینان بنیانگذارها به پایان می‌رسد. حتی در انقلاب روسیه که میانه شکست از آلمان‌ها و اتریشی‌ها رخ داد، شادی و امید سراسر روسیه را فراگرفت. زیرا از آلودگی حکومت مطلقه پاک شده بود. در انقلاب فرانسه ماه عسل انقلاب به صورت کامل محقق شد، زیرا در زمان صلح رخ داد و در پایان آن نام روشنگری از دل انقلاب بیرون آمد. اما این ماه عسل با اعدام‌های ۱۷۹۳ با گیوتین به تلخی به پایان رسید.

از نظر شکلی و مبتنی بر تئوری انقلاب‌ها، باید روند انقلاب اسلامی همانند انقلاب‌های دیگر دچار قبض و بسط می‌شد. اما ایدئولوژی انقلاب از یک سو و اصرار جانشین بر اصول بنیانگذار انقلاب موجب تکانه‌های شدید سیاسی و منازعه خونین نشد و همراهی نخبگان و مردم نیز مثال زدنی بود. رحلت امام خمینی(ره) در شرایطی اتفاق افتاد که تازه جنگ تمام شده بود و همچنان روحیه انقلابی در مردم وجود داشت. دشمنی غرب با ماهیت انقلاب اسلامی سر جای خود باقی بود و ایران هرچند در تحریم حداکثری نبود، اما بالاخره تحریم بود. از حیث جریان‌شناختی، جریان مخوف باند مهدی هاشمی فروپاشیده و بیت مرحوم منتظری از این باند و اعضای نهضت آزادی پاکسازی شده بود. نیروهای سیاسی نظام بر سر اصول و اهداف انقلاب اختلاف اساسی نداشتند و یا حداقل در آن زمان بروز و ظهور چندانی نداشت. تثبیت انقلاب در دوران جنگ اتفاق افتاده بود؛ چرا که معارض قدرتمند و قابل توجهی در دورن کشور وجود نداشت. در خارج از مرزها نیز جریان اپوزیسیون و سلطنت‌طلب فاقد مشروعیت و جایگاه اجتماعی بود و سازمان منافقین به دلیل کشتارها و ترورها و جنگ با ایران ذیل پرچم رژیم بعثی صدام در نزد مردم مفتضح شده بودند. بنابراین برخلاف انقلاب‌های دیگر، بر سر جانشینی بنیانگذار جمهوری اسلامی در ایران نزاع نبود و انتخاب نهادی رهبر از سوی مجلس خبرگان

در فضایی آرام انجام شد و با بیعت عمومی مورد پذیرش اکثریت مردم قرار گرفت. این انتخاب بدون هزینه انجام شد؛ زیرا شخص منتخب خبرگان - برخلاف رویه انقلاب‌های دنیا که مسابقه‌ای برای رسیدن به رهبری ولو به قیمت قتل و کشتار هم‌سنگران دیروز انقلاب جاری بوده - قدمی برای این جایگاه برنداشت و حتی شخصاً راضی به این امر نشد. حتی برای نپذیرفتن این بار سنگین تلاش‌هایی کرد که مثمرتر واقع نشد. اما به محض پذیرش مسئولیتی که فقهای ملت در قالب مجلس خبرگان بر دوش او قرار داده بودند، شانه‌های خود را به تعبیر قرآن با قوت و محکم زیر مسئولیت قرار داد و سکان پیشرفت انقلاب را به دست گرفت. هرچند در طول سال‌های رهبری امام خامنه‌ای، چالش‌های بیرونی و خارج از حیطه رهبری برای انحراف از مسیر امام توسط افراد به اصطلاح روشنفکر و به اسم اصلاح طلبی و تحول ایجاد شد، اما رهبر معظم انقلاب با درایتی مثال‌زدنی در برابر همه این چالش‌ها ایستادند. در ادامه به برخی از اقدامات و مواضع مقام معظم رهبری در مدیریت این چالش‌ها اشاره می‌شود.

۱- پافشاری بر خط و راه امام (ره) یکی از مهمترین شاخص‌های رهبری پس از امام تأکید بدون قید و شرط بر راه و آرمان‌های رهبر بنیانگذار بود. هیچ نقد و خدشه‌ای به راه سلف نشد و در هیچ زمینه‌ای تجدیدنظرطلبی رخ نداد. ایشان راه امام را راه سعادت دانسته و بر خلاف دیگر جانشینان

رهبران فقید انقلاب‌های مطرح دنیا، به جای اینکه خود را مطرح سازند ، امام اولیه را بزرگ جلوه می دهند. ایشان در بیانی چنین می فرمایند: « این انقلاب بدون نام امام خمینی(ره) در هیچ کجای جهان شناخته شده نیست.» رهبر معظم انقلاب همه چیز را از امام دانستند و راه آینده را نیز راه امام اعلام کردند و هیچ « من برتری» از ایشان در مقابل امام شنیده نشد.ایشان تأکید فرمودند: « ما همان راهی را که آن بزرگوار رفت ادامه خواهیم داد؛ زیرا برتر و والاتر و شیرین تر و مقدس تر و شایسته تر از آرمان های او سراغ نداریم.»^۳

مقام معظم رهبری بارها، امام را با تعبیر شایسته‌ای نظیر؛ «امام استثنایی»^۴، «مرد بزرگ»^۵، «در نزدیکی‌های عصمت»^۶، «یگانه دوران»^۷، «شخصیت جامع الاطراف»^۸ و... ستودند و نشان دادند که چه جایگاه بلندی برای آن رهبر کبیر از روی اعتقاد و باور قلبی قائل هستند. از این رو، اگر گفته شود وجه تمایز انقلاب اسلامی از انقلاب‌های دیگر جهان، در وحدت ارزش‌های

^۳بیانات امام خامنه ای به تاریخ ۶۸/۳/۱۸

^۴بیانات امام خامنه ای به تاریخ ۶۹/۶/۴

^۵بیانات امام خامنه ای به تاریخ ۱۴ خرداد هر سال

^۶مکتوبات به تاریخ ۶۹/۴/۲۳

^۷مکتوبات به تاریخ ۶۹/۳/۱۰

^۸بیانات امام خامنه ای به تاریخ ۹۵/۶/۳۰

رهبران آن نهفته است گزاف نخواهد بود. وقتی امام خامنه‌ای معتقدند راه امام(ره) راه انبیاء است، طبیعی است که بر آن اصرار ورزند و تحقق وعده‌های الهی را در این مسیر ببینند. ناگفته نماند که اصرار معظم‌له بر راه امام در طول سال‌های رهبری همراه با نقدها و فشارهای داخلی و خارجی زیادی بوده اما ایشان با تاسی به آیه «فاستقم كما امرت»، ثر مقابل همه آنها ایستاده است. این در حالی است که در بقیه انقلاب‌ها عمدتاً جانشینان به خاطر عدول از راه بنیانگذار مورد نقد و عتاب قرار گرفته‌اند.

۲- جلوگیری از تحریف امام با جهاد تبیین، یکی دیگر از اقدامات مهم مقام معظم رهبری در خنثی سازی چالش های داخلی و خارجی برای به انحراف کشاندن انقلاب امام و مردم، موضوع جلوگیری از تحریف امام با سخنرانی‌های مختلف به ویژه در سالگردهای ارتحال ملکوتی امام در حرم مطهر آن بزرگوار است. رهبر معظم انقلاب خود به مثابه مجاهد عرصه جهاد تبیین، با تنویر افکار مردم در داخل و مشتاقان امام در خارج نسبت به ابعاد مکتب امام خمینی(ره) در ذیل سه زیرساخت اساسی معنویت، عقلانیت و عدالت، بر جدا نشدن شخصیت امام از این اصول تأکید ورزیده و معتقدند که اگر شخصیت امام از اصول ایشان جدا شود به تحریف امام منجر خواهد شد. رهبر معظم انقلاب مکتب سیاسی امام را جذاب‌ترین، ممتازترین و خلاق‌ترین بُعد مکتب امام و مبتنی بر اسلام ناب

محمدی(ص) استکبارستیز و سازش‌ناپذیر بر سر اصول می‌دانند و به مردم معرفی می‌نمایند. از منظر رهبر معظم انقلاب، در مکتب سیاسی امام، معنویت با سیاست در هم تنیده است: «امام که تجسم مکتب سیاسی خود بود، سیاست و معنویت را با هم داشت و دنبال می‌کرد».^۹ در عین اینکه بر حاکمیت مردم تأکید داشت، محرومین و مستضعفین را صاحبان اصلی انقلاب می‌دانست.

امام خامنه‌ای در راستای مقابله با تحریف امام به پنهان کردن خط امام یا بخشی از خط امام از سوی برخی پیروان ایشان با هدف اینکه مخالفان امام را علاقمند به ایشان و انقلاب بکنند، با صراحت آن را رد کرده و معتقدند: «این فکر غلطی است که برای اینکه امام پیروان بیشتری پیدا کند، کسانی که مخالف امام هستند، آنها هم به امام علاقمند شوند، بایستی ما بعضی از مواضع صریح امام را یا پنهان کنیم یا نگوئیم یا کم رنگ کنیم؛ نه، امام، هویتش، شخصیتش به همین مواضع است که خود او با صریح‌ترین بیان‌ها، روشن‌ترین الفاظ و کلمات، آنها را بیان کرد. همین‌ها بود که دنیا را تکان داد.»^{۱۰}

^۹بیانات امام خامنه‌ای به تاریخ ۸۳/۳/۱۴

^{۱۰}بیانات امام خامنه‌ای به تاریخ ۸۹/۳/۱۴

مخفی کردن قاطعیت امام و ارائه یک شخصیت صددرصد رحمانی که در حکومت هم دخالتی نداشته، و یا از ۲۱ جلد صحیفه امام(ره) و از منظومه فکری ایشان اکتفا کردن به این جمله که «میزان رأی ملت است» دقیقاً در راستای همان تحریفی است که در سال‌های اخیر از امام شده است! مقام معظم رهبری در پرتو جهاد تبیین به دنبال مقابله با این تفکر و تحریف‌زدایی از چهره نورانی امام هستند.

۳- دنباله‌روی از شاخص‌های خط امام. مقام معظم رهبری در طول سال‌های پس از رحلت بنیانگذار نشان داده اند که نه تنها از شاخص‌های خط امام عدول نکرده‌اند بلکه شاخص‌های خط امام را در سیره خود بیش از پیش رشد و توسعه داده‌اند. عمده شاخص‌های خط امام از منظر امام خامنه‌ای در مواردی نظیر؛ تکیه بر مردم، اسلام سیاسی، استکبارستیزی و مقاومت و سازش ناپذیری خلاصه می‌شود. درباره **تکیه بر مردم**، همان‌گونه که امام امت همه مشکلات، بحرانها و اقدامات خود را با مردم به انجام رسانید، مقام معظم رهبری نیز با اعتقاد و اعتماد به حضور مردم در عرصه‌های گوناگون کارها را پیش بردند و بر خلاف سایر رهبران جهان که خود را برتر از مردم می‌بینند، با بیان این‌که رهبری هم یک رأی دارد و یا کارها باید در دست مردم قرار گیرد و... بارها از جمهوریت نظام دفاع نموده و در برابر شورش کنندگان علیه جمهوریت ایستادند. در واقع می

توان گفت این نگاه امامین انقلاب اسلامی بوده است که موجبات ارتباط و پیوند دوطرفه امام - امت را رقم زده است و هرگاه رهبری لب تر می‌کنند ملت برایش جان می‌دهند.

اما **اسلام سیاسی**، خط امام بود. امام به اسلامی معتقد بود که حصر در عبادات فردی نیست و پاسخگوی نیازهای جامعه در همه ابعاد بود. بازگرداندن اسلام به زندگی و حیات اجتماعی از آرمان‌های مهم امام بود و از اینکه قرآن زندگی ساز در حد قبر و مرگ تنزل یافته است به شدت ناراحت بودند. رهبر معظم انقلاب نیز عقب نشینی از اسلام سیاسی را مساوی با هضم شدن جمهوری اسلامی در هاضمه قدرت‌های سلطه‌گر عنوان کرده، مرزبندی با دشمنان، با آمریکا، صهیونیست‌ها، سکولارهای داخلی، منافقین و لیبرال‌ها و مدعیان اصلاحات آمریکایی و... را از همه افراد و گروه‌های سیاسی و دانشجویان و مردم خواسته‌اند. مراد از **استکبار ستیزی**، به معنای سازش ناپذیری با استکبار است. همان‌گونه که امام از همان روزهای اول نهضت، پنجه در پنجه رأس استکبار، یعنی آمریکا انداخت و آن را با شیطان بزرگ نامید، آیت‌الله خامنه‌ای نیز با شناخت و آگاهی کامل از نقشه‌ها و طراحی‌های شوم استکبار علیه ملت و انقلاب مردم ایران، ضمن رسوایی و افشای این توطئه‌ها، عدول از مبارزه با مظالم

آمریکا نسبت به ایران و مردم مستضعف و مسلمانان جهان را به مثابه پشت کردن به ماهیت حقیقی انقلاب اسلامی می‌دانند.

اما درباره **مقاومت و سازش‌ناپذیری**، باید متذکر این نکته بود که سازش‌ناپذیری با استکبارستیزی تفاوت‌هایی دارد. استکبارستیزی، یعنی هجوم به استکبار و زیر بار وی نرفتن و ایستادگی در مقابل قلدرمآبی، اما سازش‌ناپذیری زمانی به میدان می‌آید که استکبار برای خارج کردن شما از میدان عاجز است و در صدد معامله بر سر اصول است. البته سازش بر سر هر چیزی سازش نیست. اما سازش بر سر آرمان‌ها، اهداف و اصول امری است که تاکنون محال بوده است. با این حال باید توجه داشت که سازش طلبی استکبار از جمهوری اسلامی عمدتاً حول ماهیت حقیقی و وجوه تمایز نظام سیاسی ایران با غرب و آرمان‌های جهانی آن همچون مسئله فلسطین است. از این رو فشارهای حداکثری نیز با همین هدف صورت می‌گیرد. دشمنان به جای حمله نظامی تلاش می‌کنند مسیری را طی کنند که احساس خطر از درون، ادراک حاکمان جمهوری اسلامی را به هم بریزد و به همین دلیل در مقابل استکبار زانو بزنند. امام خمینی(ره) بارها بر عدم سازش تأکید کردند و رهبر معظم انقلاب نیز همین مسیر را عیناً استمرار دادند. چرا که معتقد بوده و هستند ماهیت استکبار در بستر تاریخی دچار تحول نشده است. آیت الله خامنه ای به تأسی از خط امام بر این امر تأکید نمودند که سازش با آمریکا

مشکلات کشور را حل نمی کند، زیرا مسئله آنان با ما ماهیت نظام است که بر سر آن نمی شود سازش کرد.

نتیجه گیری

هرچند انقلاب های مطرح جهان در ابتدا با شعارهای پر رنگ و لعاب و عمدتاً مردم پسندی پا به عرصه قدرت گذاشتند، اما جدای از تأیید یا رد اهداف و اصول این انقلاب ها، با گذشت زمان به مرور با جانشینی افرادی به جای بنیانگذار، انقلاب های ذکر شده نه تنها از مسیر اصلی و اهداف خود خارج شدند، بلکه صد و هشتاد درجه عکس انقلاب اولیه و سخنان بنیانگذار حرکت شد. اما انقلاب پُرشکوه ملت ایران به عنوان بزرگ ترین و مردمی ترین انقلاب عصر جدید، به تعبیر رهبر معظم انقلاب، تنها انقلابی است که بیش از یک چله‌ی پُرافتخار را بدون خیانت به آرمان‌هایش پشت سر نهاده و در برابر همه‌ی وسوسه‌هایی که غیر قابل مقاومت به نظر می‌رسیدند، از کرامت خود و اصالت شعارهایش صیانت کرده و حالا وارد دوّمین مرحله‌ی خودسازی و جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی شده است و برای اداره جهان برای خود سخن منطقی، مستدل و محکمی دارد. این مختصات غرورانگیز در سایه تفضل الهی و رهبری‌های دایمانه بیش از سه دهه‌ای جانشین صالح امام امت، یعنی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و همراهی و ایثار مردم و مسئولان به دست آمده است.

اگرچه برخی از معاندان و جریان ضد انقلاب و حتی برخی انقلابیون پشیمان در اظهارنظرها و دست نوشته های خود تلاش می کنند بین سیره و شاخص های سیاسی امام و رهبری فاصله بیندازند، اما عملاً این ادعاهای خام راه به جایی نبرده و نمی برد؛ چرا که اتفاقاً آن چیزی که موجبات عصبانیت این جریان ها را در پی داشته است، حرکت دادن سکان انقلاب و نظام اسلامی از سوی جانشین صالح بر مدار و خط امام در طول سی و چهار سال رهبری بوده است. خلف صالح امام از سال ۱۳۶۸ تا کنون نه تنها هیچ گونه عدولی از سیاست ها و آرمان های امام نداشته اند، بلکه به خاطر وفاداری و پایبندی به این اصول و آرمان ها بارها طعم و طعن مظلومیت را به جان خریده و از تداوم راه امام باز نمانده اند.

گواه این ادعا، پیشرفت های علمی، نظامی، تحقیقاتی، فناوری، هوافضا و... است که اکثر آنها با درایت و پشتیبانی های معظم له برای سرزمین ایران کسب شده است و چه زیبا آن امام راحل عظیم الشان در وصف آیت الله خامنه ای فرمودند: «جناب عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می دانم و شما را برادری که آشنای به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت فقیه جداً جانبداری می کنید می دانم و در

بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید
که چون خورشید روشنی می‌دهید.^{۱۱}

^{۱۱} صحیفه امام (ره) ج ۲۰ ص ۱۷۳